

آنچه خود داشت...

نقدی بر مقاله‌ی امام حسین (ع) در دایرةالمعارف اسلام*

دکتر علی بیات^۱

علی رضا عسکر^۲

مقدمه

خوانندگان و خصوصاً صاحب‌نظران ارجمند به این نکته‌ی اساسی وقوف و آگاهی کامل دارند که باورها، پیش‌فرض‌ها، نگرش‌ها و روش‌ها و به طور کلی فضای فکری و علمی حاکم بر مطالعات اندیشمندان غربی - البته بدون در نظر داشتن اغراض و اهداف توطئه‌گرانه و فتنه‌انگیزانه‌ی برخی از آنان که خود بحث دیگری را می‌طلبند - با اندیشمندان مسلمان خصوصاً در حوزه‌ی مطالعات اسلامی اختلاف و تفاوت ماهوی و اساسی دارد. در بُعد مطالعات تاریخی آنان بیش از حد تحت تأثیر متدولوژی مکانیکی یا آنچه که «روش علمی تاریخ» می‌نامند قرار دارند. از این رو بسیاری مفاهیم و موضوعات دینی، معنوی، اخلاقی و... در تفکر علمی غربیان (علم به مفهوم Science) ارزش علمی و معرفتی ندارد و یا بسیار کم رنگ است. مقاله‌ی حسین بن علی (ع) نیز به قلم اسلام شناس غربی و در فضای فکری - علمی مغرب زمین نگاشته شده است. بنابراین اولاً مقاله‌ای است ضعیف و کم عمق و ثانیاً دارای مفاهیم و استدلال‌های غیر قابل قبول و ملال آور است. غرض اصلی از نقد این مقاله این است که قشر فرهنگی و روشنفکر و

* اصل مقاله در کتاب «ENCYCLOPEDIA OF ISLAM, Vol 3, NEW EDITION, 1986» در ذیل

عنوان «Husayn B. Ali B. ABITALIB» به چاپ رسیده است.

۱. عضو هیأت علمی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران.

۲. عضو هیأت علمی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشکده‌ی الهیات تهران.

اهل مطالعه جامعه به میزان ارزش و اعتبار علمی مطالعات برخی اسلام‌شناسان غربی آگاهی یابند.

نگاهی کلی به مقاله

نوشتار حاضر نقد مقاله‌ی «حسین بن علی بن ابی طالب» نوشته‌ی وگسیا واگلیری (L. Veccia Vagliery) است که در دایرةالمعارف اسلام به چاپ رسیده است.

گرچه نویسنده در پاره‌ای از ارجاعات نشان داده که تا اندازه‌ای به منابع شیعه واقف است و بدین سبب این مقاله نسبت به مقاله‌ی علی بن ابی طالب^۱ نواقص کم‌تری دارد، اما باز نتوانسته است با شیوه‌ی علمی و تاریخی، گزینش صحیحی از اخبار متعارض داشته باشد و صحیح را از سقیم تمایز دهد و بر عکس در موارد متعدد و مهم معمولاً گرفتار تحریفات و اخبار جعلی شده و به همین دلیل از ترسیم و تحلیل صحیح زندگانی امام حسین(ع)، به خصوص در دو بعد شخصیت‌شناسی و قیام کربلا عاجز مانده است. وی به دلیل نگاهی برون‌گرا در موارد متعدد گویا به خواننده القا می‌کند که شخصیت امام حسین(ع) یک شخصیت اسطوره‌ای و تا حدودی ساخته و پرداخته‌ی مورخان شیعی کوفه است که دیگر مورخان را نیز تحت تأثیر قرار داده؛ از این رو می‌گوید:

هر چند این تصویری است که نسل بعدی چه از روی احساسات (احترام به او یا اندوه از مرگش)، یا با ملاحظات سیاسی (مبارزه با امویان) از او ارائه می‌دهند و مورخان متأخر در آن سهیم شده‌اند که در نهایت به تجلیل از او و جایگاه اسطوره‌ای اش نزد شیعه انجامیده است. (P.615)

با این حال انصاف این است که نویسنده می‌کوشد تا ابعاد مختلف زندگانی امام حسین(ع) را بررسی کند. در برخی از بحث‌ها مانند «داوری‌ها درباره‌ی حسین» نیکو نوشته و قضاوت اهل تسنن و تشیع را در باره‌ی امام و قیامش تا حدود زیادی مشترک دانسته است (P.614)؛ اما اقرار کرده است که به دلیل عدم در دست نداشتن منابع، نتوانسته نظریه‌ها و داوری‌های تمام فرق اسلامی را در باره‌ی قیام و شخصیت امام حسین(ع) به دست آورد. (P.614)

۱ این مقاله تحت عنوان «تشابه اسمی، تفاوت ماهوی» در شماره ۲۶ همین فصلنامه (ویژه‌ی امام علی «ع») نقد شد.

موارد نقد

وی در ابتدای بحث آنجا که به تحلیل برخی از روایات و فضایل امام حسین(ع) پرداخته و استنتاجی که نموده به روشنی متدولوژی مکانیکی اش را در مطالعات دین پژوهشی و تاریخ ادیان آشکار می سازد. او به صراحت می نویسد:

افزوده شدن برخی جزئیات و در حقیقت فضایل و مناقبی که شیعیان بر آن روایات برای امام حسین(ع) مترتب می سازند در نظر غیر مسلمانان عجیب و حتی، آنجا که پای فرشتگان به میان کشیده می شود، تخیلی می نماید؛ اما همگی در نظر مسلمانان که به دیدارهای مستمر جبرئیل با محمد(ص) معتقدند کاملاً پذیرفتنی است. (P.604)

بنابر این منطق و متدولوژی تاریخی، درک یکسان و فهم مشترک از دین و مقولات دینی میان اندیشمندان غربی و شرقی، خصوصاً متفکران اسلامی، بسیار مشکل می نماید.

نویسنده بدون کوچک ترین اشاره ای به سیر زندگانی امام حسین(ع) بلافاصله در یک نتیجه گیری عجولانه - و البته متعارض با گفته های خود که پس از این در باره ی شخصیت امام حسین(ع) بیان کرده است - می گوید:

حسین حتی بعد از شهادت پدرش علی نیز شخصیتی برجسته محسوب نمی شد. (P.604)

این سخن و داوری مؤلف متأثر از نگاه تاریخی محض غربی است؛ اما کسانی که کمترین آشنایی و آگاهی را به تاریخ اسلام دارند، نیک می دانند که امام حسین(ع) از والاترین منزلت دینی، یعنی اهل بیت نبوت، برخوردار و به برجسته ترین خاندان قریش، یعنی بنی هاشم، وابسته بود. هر چند که بنا بر آنچه مؤلف پنداشته است از مقام و منصب اشرافیت قبیله ای (قدرت و ثروت) برخوردار نبوده باشد؛ اما از چنان پایگاه و منزلت و شرافت روحانی و معنوی و بلکه سیاسی ای بهره مند بود که شخصیت او - حتی در چشم و دل مردی چون معاویه - به عنوان نخبه ترین انسان آن روزگار جلوه کرده بود، به طوری که معاویه در وصیت خود به یزید از تمام شخصیت های سیاسی آن روزگار تنها سه نفر را به او گوشزد می کند که در رأس آنان امام حسین(ع) قرار دارد. پایگاه سیاسی اجتماعی او را از تمام گفت وگوهای بزرگان و رجال سیاسی به هنگام حرکت از مدینه به مکه و از مکه به کوفه می توان و از دوری جستن مردم از ابن زبیر و برگزیدن امام حسین(ع) به عنوان مرجع تام می توان به دست آورد. اما چرا این نکته ی بدیهی بر نویسنده پوشیده مانده

است در حالی که در عبارات بعدی خود به اهمیت و برجستگی امام برای معاویه، نخستین خلیفه‌ی اموی، و نیز شیعیان کوفه معترف است؟! واگیری در باره‌ی موضع‌گیری امام حسین(ع) نسبت به صلح برادرش با معاویه عنان قلم را رها کرده و سه تهمت بی اساس و البته متأثر از برخی روایات جعلی به آن حضرت زده است.

وی می‌گوید:

او (امام حسین) بر برادرش حسن در واگذاری قدرت به معاویه خرده می‌گرفت، در حالی که خود در قبال دو میلیون درهم به این امر گردن نهاد؛ علاوه بر این او غالباً به دمشق می‌رفت و مبالغ بیش‌تری دریافت می‌کرد. (P.604)

مطلب نخست، یعنی مخالفت امام حسین(ع) با صلح امام حسن(ع) کاملاً برخلاف گزارشهای تاریخی است، که برای نمونه به دو نقل از آنها اشاره می‌شود:

دینوری (م. ۲۸۲) می‌نویسد:

وقتی امام حسن(ع) با معاویه صلح کرد، عده‌ای از شیعیان از این موضوع بسیار ناراحت بودند و به نزد امام حسن آمده، در خواست کردند تا قرارداد صلح را بر هم زده، با معاویه بجنگند؛ اما امام حسن آنان را پاسخ گفت و پیشنهاد آنان را نپذیرفت؛ از این رو به نزد امام حسین آمده، گفتند: شما به برادرت حسن و این صلح‌نامه اعتنا نکن و با شیعیان قیام نما. امام حسین(ع) به آنان فرمود:

ما بیعت کرده، قرارداد بسته و صلح کرده‌ایم و هیچ راهی برای نقض قرارداد وجود ندارد. (ص ۲۲۱) در گزارش دیگری آمده است که پس از شهادت امام حسن(ع) شیعیان کوفه از امام حسین(ع) در خواست کردند که اینک نظر برادرت را رها کرده، به قیام برخیز. اما امام حسین(ع) به آنان چنین نوشت: در باره‌ی برادرم امید داشتم که خداوند در آینده او را توفیق دهد و اما امروز نظر من این است که تا زمانی که معاویه زنده است، هیچ اقدامی نکنید و در خانه هایتان پنهان شوید و خود را از تهمت دور کنید. (همان، ص ۲۲۲)

این دو گزارش به صراحت نظر این اسلام‌شناس غربی را رد می‌کند. اگر امام حسن موافق صلح نبود، چرا جواب رد به شیعیان داد. مطیع بودن امام حسین(ع) نسبت به امام حسن(ع) چنان بود که امام باقر(ع) می‌فرماید:

حسین(ع) برای برادر آن چنان عظمتی قایل بود که هیچ‌گاه در برابر او سخن

نمی‌گفت. (ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۴۳).

مطلب دوم یعنی موضوع دو میلیون درهم نیز اولاً - با توضیحاتی که داده شد - کذب محض است و نویسنده هیچ مدرکی بر این مدعای خود بیان نکرده است؛ ثانیاً، این مبلغ بنا بر قرارداد صلح بود که امام حسن(ع) و پس از او امام حسین(ع) آن را دریافت می‌کردند (دینوری، ص ۲۱۸؛ بلاذری، ج ۳، ص ۲۹۰).

مطلب سوم یعنی رفتن امام حسین(ع) هر سال به شام و گرفتن جوایز و صله از معاویه افزون بر این که انجام این عمل، یک بار - و نه هر سال - در منابع متأخر نقل شده است که متن روایت نیز بر ساختگی بودن آن دلالت دارد (ر.ک: مختصر تاریخ دمشق) و اصل مطلب نیز مورد تردید جدی است (ر.ک: باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۲۳۳-۲۳۴)، علمای شیعه تصریح کرده‌اند که نه تنها گرفتن صله و اموال از دست سلطان جائز و غاصب، بر امام جایز، بلکه واجب است به هر شکل ممکن چه از سر رضایت و چه اجبار، ثروت مسلمانان را از دست حاکم غاصب ستمگر خارج کرده، آن را در جای خود صرف کند؛ بنابراین، هر چند حضرتش نتوانست همه‌ی ثروت مسلمانان را از دست معاویه خارج کند و او خود به عنوان هدیه و جایزه اندکی از این ثروت را به امام بازگرداند، بر آن امام واجب بود که آن مقدار را از دست او بگیرد و در میان کسانی که صاحب واقعی آن بودند تقسیم کند؛ زیرا تصرف در آن مال به دلیل حق ولایت امام، جز بر عهده‌ی ایشان نبود و کسی از سر علم و یقین نمی‌تواند بگوید که امام هدایا را صرف خود و خانواده‌اش می‌کرد. و بی‌تردید آن حضرت آن چه را از این راه به دست می‌آورد به دیگران انفاق می‌کرد؛ اما به علت پنهانی بودن این انفاق‌ها دست یافتن اسامی کسانی که این انفاق‌ها را دریافت می‌کردند ممکن نبود. آن حضرت بیش‌تر ثروت خود را صدقه می‌داد و با نیازمندان و مسکینان رفتاری برادرانه داشت و چه بسا قسمتی از این انفاق‌ها و صدقه‌ها حقوق آنان بوده، که از این طریق به آنان می‌داد. (ر.ک: سیدمرتضی، ص ۲۶۶؛ مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۱)

این ضعف‌ها و نارسایی‌های جدی نشان می‌دهد که مؤلف دقت و تأمل لازم را در بررسی و تحلیل همه‌جانبه‌ی موضوع نداشته است و گرنه این چنین به تحریف سیما و شخصیت امام حسین(ع) و واقعیات تاریخی نمی‌زد.

شناخت تاریخی نویسنده‌ی مقاله از شخصیت امام حسین(ع) آن قدر دور از واقع است که مدعی شده برای مرگ معاویه تسلیت گفته است. (P.604) شاید این

برداشت از آن جا ناشی شده است که امام حسین(ع) پس از شنیدن خبر مرگ معاویه به ولید بن عتبه بن ابی سفیان والی مدینه فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». قرائت این کلام هیچ دلالتی بر تسلیت‌گویی ندارد. نویسنده چنانچه توجه می‌کرد، در همین خبر آمده است که وقتی پیام ولید به امام(ع) رسید، حضرت به ابن زبیر فرمود:

قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَتْ: گمان می‌کنم که مرد ستمگر ایشان (معاویه) مرده است.

نویسنده حرکت امام حسین را از مدینه به مکه از بیراهه و راه فرعی نقل کرده (8-607 PP) که کاملاً اشتباه است. نقل کرده‌اند که چون امام به همراه اهل بیتش خواست از مدینه به مکه حرکت کند به او پیشنهاد دادند که همانند ابن زبیر برای دور ماندن از دست نیروهای ولید بن عتبه از بیراهه بروند؛ ولی امام نپذیرفت و فرمود: از همان راه اصلی می‌رود تا خدا هر چه بخواهد حکم کند. (دینوری، ص ۲۲۸ و طبری، ج ۴، ص ۲۵۲ و ۲۶۱).

نویسنده‌ی مقاله در مفهومی کلی بیان می‌دارد که مردم کوفه، که اغلب شیعه بودند، از شنیدن خبر مرگ معاویه شاد شدند. (P.608)

با این کلی‌نگری، خواننده نمی‌تواند اوضاع و جو فکری و مذهبی مردم کوفه را درک کند. در حقیقت این از خطاهای فاحش است که در بررسی قیام کربلا معمولاً در تبیین و ترسیم زمینه‌های فکری و مذهبی کوفه، اکثر مردم آن شیعه پنداشته می‌شوند، آن هم بدون در نظر گرفتن فعالیت‌های معاویه در دو دهه‌ی چهل و پنجاه برای شیعه‌زدایی در تمام مناطق به خصوص کوفه و گسترش و نهادینه کردن تفکر عثمانی. اگر بیش‌تر مردم این شهر حقیقتاً شیعه و متکی بر پایگاه نیرومند اعتقادی بودند، حکومت امام علی(ع) و امام حسن مجتبی(ع) در استمرار تاریخی با مشکلات فراوان و ناکامی مواجه نمی‌شد. گرچه بذره‌های اندیشه‌ی شیعی در کوفه پاشیده شده بود، اما این هرگز نباید به معنای هویت یک‌پارچه و همبستگی اعتقادی و پایبندی به آرمان‌های شیعه و رهبران معصوم آن تلقی شود. شیعیان کوفه دو طیف و گروه را تشکیل می‌دادند: اول کسانی که بنا بر اصول و مبانی دینی و مذهبی مأخوذ از کتاب و سنت، از امیرالمؤمنین، علی(ع) و امامت و جانشینی امام حسن و امام حسین(ع) حمایت و تبعیت می‌کردند و در اقلیت تام و تمام بودند. گروه دیگر کسانی بودند که عمدتاً به خاطر زمینه‌ها و منافع و موقعیت سیاسی و اقتصادی خود، در چهارچوب ملاحظات و منافع قبیله‌ای و قبیله‌گرایی از علی(ع) و

فرزندانش جانب‌داری می‌کردند. این‌ها که شیعه‌ی سیاسی را تشکیل می‌دادند و در اکثریت بودند بیش از آن که به ارزش‌ها و آرمان‌های اعتقادی و رهبران دینی - مذهبی (امامان معصوم(ع)) متعهد باشند به منافع و رهبران قبیله‌ای خود وابسته بودند. به طور قطع این‌ها همان کسانی بودند که با دعوت‌نامه‌های خود امام را به کوفه فرا خواندند، اما بعد که موقعیت و منافع فردی و خصوصاً قبیله‌ای خود را در خطر دیدند، در جبهه‌ی مقابل امام ایستادند و به مقابله و مقاتله برخاستند.

نویسنده در نقل ماجرای برخورد امام با کاروان والی یمن، بحیر بن ریحان حمیری، در تنعیم - نزدیکی مکه - و مصادره‌ی آن از طرف امام حسین(ع)، به علت عدم آشنایی مسائل و مبانی فقه و کلام اسلامی، با تعبیر نسنجیده‌ای بیان می‌دارد:

حسین چنین پنداشت که حق دارد بار آن را، که برای خلیفه بود، مصادره کند. (P.608) پیش از این در بحث امام حسین(ع) و گرفتن اموال از معاویه، به مبانی فقهی و کلامی آن پرداختیم. فقط در اینجا توجه به این نکته داشته باشیم که طرح این گونه بحث‌ها بدون در نظر گرفتن و یا بیان کردن مبانی اسلام و ترسیم این‌گونه‌ی شخصیت‌های بزرگ اسلامی، که از خاندان رسالت محسوب می‌شوند، در چنین دایرةالمعارفی که پسوند اسلام را با خود دارد در اسلام‌زدایی و دور کردن خوانندگان از اسلام تأثیر فراوانی دارد. مطلب دیگری که باز نویسنده بدون تحلیل و ارزش‌گذاری اسناد، آن را بیان کرده، موضوع سه پیشنهادی است که در برخی منابع تاریخی آمده، از جمله این‌که امام حسین(ع) شخصاً نزد یزید برود و با او بیعت کند. (P.609) کسی که اندک اطلاعی از مطالب تاریخی دارد می‌داند که امام حسین(ع) شخصیتی است که تا چند ماه پیش تقاضای والی مدینه را برای بیعت با یزید رد کرد و به مروان بن حکم و تمام امویان فرمود:

«و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید» و یا این که فرمود: «انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الرحمة، بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس، معلن بالفسق، فمثلی لایبایع مثله» (ر.ک خوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۶۸) همان‌طور که گفتیم، حداقل در چنین مقاله‌ی مهمی که در چنین دایرةالمعارفی به چاپ می‌رسد، نویسنده می‌بایست به این نکته اشاره می‌کرد که این مطلب پس از مذاکرات سری میان امام(ع) و عمر بن سعد و تنها بر اساس شایعه و حدس و گمان مردم حاضر در کربلا - و نه بر اساس استماع - بیان شده است. چگونه بر

نویسنده‌ی این مقاله روایت دیگر ابومخنف از عقبه بن سمعان پوشیده مانده که گوید: همراه حسین(ع) بودم از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق و تا وقتی که کشته شد و از او جدا نشدم و از سخنان وی با افراد در مدینه و مکه و در راه و در عراق و در اردوگاه تا به روز کشته شدنش یک کلمه نبود که نشنیده باشم. به خدا آنچه مردم می‌گویند و پنداشته‌اند نبود و نگفته بود که دست در دست یزید بن معاویه نهد یا او را به یکی از مرزهای مسلمانان فرستد. بلکه گفت: بگذارید در زمین فراخ بروم تا ببینم کار مردم به کجا می‌کشد (طبری، ج ۳، ص ۳۱۳).

طرح این‌گونه‌ی بحث‌های مهم در این مقاله و عدم دقت علمی نویسنده در استخراج و اسقصابی اطلاعات و تحلیل و نقد آنها از ارزش علمی مقاله به شدت کاسته است. بی‌دقتی نویسنده و عدم انسجام مقاله را نیز می‌توان از بیان ماجرای طفل شش‌ماهه‌ی امام(ع) حضرت علی اصغر، و یا به قولی نوزاد تازه تولد یافته نشان داد که در مقاله در سیر منطقی و تقدم و تأخر حوادث درست جای نگرفته است. (P.611) شهادت این طفل زمانی رخ داد که هنوز امام زخمی نشده و بر زمین نیفتاده بود. (ر.ک: خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷)

هم‌چنان که نویسنده اشاره کرده در پاره‌ای روایات چنین منعکس شده است که یزید از آنچه بر امام حسین و یاران و خاندانش به دست ابن زیاد رفت ناخشنود بود و مسئولیت این فاجعه‌ی دل‌خراش را متوجه ابن زیاد می‌دانست. (P.611-12) اما بنا به دلایل بی‌شمار نقلی و عقلی، نمی‌توان بر روایات فوق صحه گذاشت. گرچه او خود مستقیم در این فاجعه دست نداشت و عملیات نظامی را شخصاً هدایت و رهبری نمی‌کرد، اما عامل اصلی این فاجعه‌ی خونین، شخص یزید بود. او بود که به اتکای قدرت سرنیزه امام را تحت فشار قرار داد و حتی در نخستین نامه‌اش به ولید بن عتبه دستور قتل امام را، در صورت عدم پذیرش بیعت داد، صادر کرد (خوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۲) مگر خود یزید مستقیماً دستور غیرانسانی قطع آب را به ابن زیاد نداده بود! سبط ابن جوزی مطلبی را بیان کرده که مناسب این بحث است. وی در رابطه با لعن یزید مطلبی را از غزالی نقل می‌کند که گوید:

گروهی گمان کرده‌اند که یزید بن معاویه راضی به کشتن حسین نبوده است و ادعا می‌کنند که کشتن او سهواً اتفاق افتاده است. وی در پاسخ این افراد گوید: این حرف چگونه با آنچه بر حسین وارد شد سازگاری دارد و چگونه کشتن او سهوی بوده است،

در حالی که خود یزید به ابن زیاد نامه نوشت و در آن او را به کشتن حسین و منع آب از او دستور داد؟ چگونه او راضی نبود، در حالی که سر امام را و نیز اهل بیت او را از این شهر به آن شهر می برد؟ چگونه او راضی نبود اما به امام سجاد گفت: تو پسر کسی هستی که خدا او را کشت؛ و امام سجاد فرمود:

من پسر کسی هستم که تو او را کشتی. (ص ۶۳) آیا به راستی یزید سمبل تمام نمای جاهلیت پیش از اسلام بود یا عبیدالله؟!

این روایات تلاش های مذبحخانه ای است که راویان و جاعلان درباری پس از افشاگری های حضرت زینب (س) و بر ملا شدن جنایت ننگین یزید و بنی امیه انجام داده اند، تا آثار و عواقب این فاجعه ی هولناک را از دامان یزید بزدايند.

نویسنده در ذیل «نام ها و القاب حسین» می گوید:

حسین و برادرش اغلب به عنوان حجت خدا در زمین یاد می شدند. (P.613) تنها امام حسن (ع) و امام حسین (ع) حجت خدا در زمین نیستند؛ به اعتقاد شیعه، امام علی و یازده فرزندش (ع) حجت خدا در زمین اند.

نویسنده در بخش پایانی مقاله، شخصیت امام حسین (ع) را از دیدگاه دو اسلام شناس غربی «ولهاوزن» و «لامنس» بیان کرده و دیدگاه های آن دو را که با تعابیر بسیار توهین آمیز به امام و تمجید یزید طرح گردیده، بیان کرده است. (P.614-15)

هر چند نویسنده تحلیل و تصویری را که این دو خاورشناس از شخصیت امام حسین (ع) ارائه داده اند کم ارزش دانسته است، اما -همچنان که در مقدمه بیان شد- این گونه تحلیل ها نشأت گرفته از همان بینش و متدولوژی مکانیکی و مادی تاریخی است. اساساً از دیدگاه این خاورشناسان ارزش های معنوی و اخلاقی نقشی در کنش های انسانی ندارد و جلب منافع و مطامع فردی اصلی ترین محرک و انگیزه و هدف رفتار انسانی است. برای اطلاع خوانندگان گفتنی است که لامنس (۱۸۶۲-۱۹۳۷م) خاورشناس بلژیکی، با همه ی اطلاعات گسترده ای که نسبت به اسلام و تاریخ مسلمانان دارد، یکی از مغرض ترین خاورشناسان، شاید به جرأت بتوان گفت، سرآمد همه ی آنان است. مطالبی که او در تألیفاتش چون: معاویه اول، یزید و... در مدح و ستایش خاندان اموی مانند ابوسفیان، معاویه، یزید، ابن زیاد، عمرو بن عاص و... نیز، حمله و اسائه ی ادب و گستاخی و قیحانه نسبت به اهل بیت و انکار فضایلشان دارد، نشان می دهد که گویی روح فرهنگ بدوی عصر جاهلی عرب در او نمایان شده است.

منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. ١٤٠٤ق، تهذیب التهذیب، بیروت، دار الفکر.
- ابن سعد، محمد. ١٤١٠ق، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. ١٣٧٦، مناقب آل ابی طالب؛ تحقیق عده ای، نجف: المطبعة الحیدریة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ١٤٠٥ق، مختصر تاریخ دمشق، تحقیق احمد راتب حموش و محمد ناجی العمر، بیروت، دار الفکر.
- ابوحنیفه دینوری؛ احمد بن داود. الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.
- باقر شریف القرشی. ١٣٩٤ق، حیاة الامام الحسین(ع)، النجف الاشرف، مطبعة الآداب.
- خوارزمی، موفق بن احمد. ١٤١٨ق، مقتل خوارزمی، تحقیق شیخ محمد هادی السماوی، قم، دار انوار الهدی.
- سبط ابن جوزی، یوسف، بن قزُغلی. تذکرة الخواص، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة، [بی تا].
- سید مرتضی، علی بن الحسین. ١٣٨٠، تنزیه الانبیاء و الائمة، تحقیق فارس حسون کریم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ الطبری، بیروت، [بی تا].
- مجلسی، محمد باقر. ١٤٠٣ق، بحار الانوار لجامعة الدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- یعقوبی، احمد بن واضح. تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، [بی تا].
- Vagliery. V. "Hossen B. Ali B. Abitalib, Encyclopedia of Islam. Vol. pp.604-6015.